**«سخنی دربارۀ لوح حضرت بهاءالله به اعزاز ملّا عبدالرّزّاق»**

(مندرج در "مجموعِۀ اقتدارات" – چاپ هندوستان صص ۴۳ -۷۸)

## علاءالدین قدس جورابچی

## آپریل ٢٠٠٥ میلادی

یکی از الواح نازله از قلم حضرت بهاء الله در دورهء اقامت در شهر ادرنه (ارض سرّ) در سال های ۱۲۸۰ تا ۱۲۸۵ هـ. ‌ق. برابر با ۱۸۶۳ تا ۱۸۶۸ میلادی، لوحی است مصدّر به «بِسم الله الأَقدس الأَعظم الأَعلی» و با مطلع: «مکتوب آن جناب به منظراکبر وارد و از قمیص کلماتش نفحات حبّ مالک اسماء و صفات متضوّع»، که در سی و پنج صفحه به خطّ مشکین قلم در مجموعهء «اقتدارات» چاپ هندوستان مندرج است.

این لوح مبارک به اعزاز یکی از مؤمنین اهل قزوین موسوم به ملّا عبدالرّزّاق و در پاسخ به پرسش های مطروحه در عریضهء اوست.

مکان صدور این لوح چنان که در متن آن آمده است ارض سرّ یعنی ادرنه است، آن جا که می فرماید: «قسم به نقطهء اوّلیّه که طلعت احدیّه از احزان وارده و سدّ سُبُل به اغوای انفس مشرکه از ذکر مقامات خفیّهء مستورهء عالیهء مرتفعه ممنوع شده و به شأنی بلایا وارد که احدی جز حقّ مُحصی آن نه و ارض سرّ سرّ اً در اضطراب و احدی بر آن مطّلع نه إِلّا رَبُّکَ العَزِیزُ الوَهّاب».(اقتدارات ص ۷۴)

زمان نزول این لوح بین سالهای ۱۲۸۳ تا ۱۲۸۶ هـ. ‌ق. (۱۸۶۵ تا ۱۸۶۸ میلادی) و چنان که در متن لوح بدان اشارت رفته بعد از نزول «کتاب بدیع» بوده است: «فَاعْلَمْ بِأَنَّ الفَرْقَ بَیْنَ الإِسْمَیْنِ ما یُریٰ بَیْنَ الأَعْظم و العَظِیم. و هذا ما بَیَّنَهُ مَحْبوبی مِنْ قَبْلُ وَ إِنّا ذَکَرْناهُ فی کتابٍ بَدِیع». )اقتدارات ص ۶۱ (

حضرت بهاءالله در یکی از الواح به امضای خادم دربارهء «کتاب بدیع» چنین می فرماید: «کتاب بدیع که از لسان یکی از احبّا از مصدر وحی نازل شده، کتابی است که در ادرنه جواب از اعتراضات میرزا مهدی ازلی به عنوان آقا محمّد علی اصفهانی صدور یافت». (اسرار الآثار جلد دوم ص ۳۲)

و نیز حضرت ولیّ امرالله در کتاب "قرن بدیع" در فصل ادرنه در این باره چنین می فرماید: «یکی دیگر از آثار مهمّهء بدیعه کتاب بدیع است که در ردّ مفتریات و اعتراضات میرزا مهدی رشتی(\*) و رفع شبهات اهل بیان نازل شده و به منزلهء کتاب ایقان است که در اثبات حقّانیّت امر حضرت باب از قلم اعلی صادر گردیده».

باری، ملّا عبدالرّزّاق فرزند آخوند ملّا عبد الرّحیم قزوینی بود و جناب شیخ کاظم سمندر در کتاب «تاریخ سمندر» دربارهء این پدر و پسر چنین آورده است: «و از جمله علمای محترم جناب آقاخوند ملّا عبدالرّحیم قزوینی ملّا باشی حاجی میرزا حسین خان صدر اعظم بودند که بعد از مجاهدات و مذاکرات و زیارت کلمات و آیات از امر نقطهء بیان جلّ ذکره اطمینان حاصل نموده به ذکر ذکرالله

و تبلیغ امرالله مشغول بودند و در وقتی هم از ازل سؤالاتی نموده و جواب هایی نامعقول شنیده بودند تا اعلان امرالله شده کرّةً أُخری.

\* - توضیح آن که میرزا مهدی رشتی یا گیلانی در اصفهان با آقا محمّد علی تنباکو فروش اصفهانی معاشر شد و بعد در طهران به آئین حضرت باب گروید و سپس در اسلامبول رحل اقامت افکند و به میرزا یحیی ازل پیوست و در آن جا از سوی حاجی میرزا حسین خان مشیر الدوله سفیر ایران در اسلامبول قاضی شیعیان ایرانی گردید. نامبرده در سال ۱۲۸۳ هـ. ‌ق. (۱۸۶۵میلادی) نامه ای اعتراض آمیز و شبهه انگیز و انباشته از تهمت و افترا نسبت به حضرت بهاءالله و دعوی ایشان نگاشت و برای آقا محمّد علی تنباکو فروش اصفهانی از خادمان آن حضرت در آن زمان در ادرنه فرستاد و حضرت بهاءالله کتاب بدیع را در پاسخ به مطالب مندرج در نامهء او به اسم آقا محمّد علی تنباکو فروش، نازل فرمود.

این شخص با تقوی به کمال تدقیق رسیدگی و تحقیق نموده با نهایت اقتدار در امرالله ثابت و راسخ شده به تبلیغ و خدمت و تألیف و محبّت قیام نمودند و در قریهء کَکِن ابتدا ایشان تخم محبت الله و ایمان کاشتند و پسرهای متعدّد داشتند، اعلم و اکمل و افضل آنها مرحوم مبرور آخوند ملّا عبدالرّزّاق علیه رضوان الله بود که مسائل فرق بین قائم و قیّوم و بقای تشخّص و تعیّن و شعور در ارواح انسان بعد از صعود و ابتدای ایجاد عالم را از جمال قدم سؤال نمود و جواب مفصّل نازل و در بعضی کتب مطبوعه مندرج است. هر دو در قزوین صعود نمودند عَلَیهِما رَحمَةُ الله و غُفرانُه». (صص ۲۳۱و ۲۳۲).

باری، پرسش های چهارگانهء ملّا عبدالرّزّاق از حضرت بهاء الله در عریضهء تقدیمی از این قرار است:

پرسش اوّل، در فرق قائم و قیّوم؟

پرسش دوم، بنی نوع انسانی بعد از موت ظاهری.....، آیا همین تعیّن و تشخّص و ادراک و شعوری که قبل از موت در او موجود است، بعد از موت هم باقی است یا زائل می شود؟

پرسش سوم، از چگونگی خلق؟

پرسش چهارم، چگونه ذ کر انبیای قبل از آدم ابوالبشر و سلاطین آن ازمنه در کتب تواریخ نیست؟

حضرت بهاءالله در این لوح مبارک پیش از آن که به سؤالات ملّا عبدالرّزّاق جواب عنایت فرماید، در مقدّمه و پیش گفتار، به چگونگی افکار و آراء و اقوال و اعمال اهل بیان اشارت می نماید و یاد آور می شود که با همهء آن سفارش ها و توصیه ها و نصایح و اندرزهای حضرت نقطهء اولی در کتب و آثار دربارهء موعود بیان، «مَن یُظهِرُهُ الله»، اهل بیان چه برداشت و استنباط نادرست و بی مایه و چه عکس العمل و واکنش مخالف و ستیزه جویانه به هنگام ظهور او از خود ظاهر و آشکار ساخته اند ! و از جمله چنین می فرماید: «فو الّذی نفسی بیده که جمیع کلمات بیان و احکام منزلهء در آن از ظلم آن مشرکین نوحه می نماید. نظر به استحکام ریاست خود ذکر بیان در لسان جاری و لکن بر مُنزلش وارد آورده اند آن چه را که هیچ ملّتی به مظاهر الهیّه وارد نیاورده....» (اقتدارات ص ۴۹).

باری، حضرت بهاءالله پس از بیان یک مقدّمهء روشنگرانه و پند آموزنده به اهل بیان، به یک یک پرسش های چهار گانهء ملّا عبدالرّزّاق پاسخ می فرمایند.

**«نگاهی به مضامین لوح عبد الرّزّاق»**

لوح عبد الرّزّاق را می توان در دو بخش جداگانه به شرح زیر مورد بررسی و مطالعه قرار داد:

**بخش اوّل** زیر عنوان: «دربارهء پیش گفتار لوح عبدالرّزّاق»

**بخش دوم** زیر عنوان: «دربارهء پاسخ به پرسش های عبدالرّزّاق»

**بخش اوّل**: «دربارهء پیش گفتار لوح عبدالرّزّاق»

حضرت بهاء الله چنان که در مقدّمهء این مقاله گفته آمد، پیش از آن که به پرسش های مطروحه پاسخ دهند در ضمن هفده صفحه از سی و چهار صفحهء این لوح دربارهء پندار و گفتار و کردار اهل بیان و هم چنین در نصیحت و هدایت آنان و نیز در توجیه و توضیح برخی از بشارات و اشارات و حقایق مندرج در آثار و نوشته های حضرت نقطهء اولی دربارهء ظهور موعود بیان و عظمت شأن و مقام او و سر انجام در اثبات حقّانیّت و راستی ظهورشان به عنوان ظهور «مَنْ یُظْهِرُهُ الله»، مطالبی بیان می فرمایند که ما در این جا در نه موضوع بطور اختصار و کوتاه به شرح آن می پردازیم:

موضوع اوّل: در این که اهل بیان مقصود از ظهور و رسالت نقطهء اولی را درک نکرده اند. اگر مقصود را بیان توحید و یگانگی ذات الهی دانند، این مطلب تازه ای نبوده است، زیرا همهء مظاهر مقدّسه حکایت از این اصل و حقیقت نموده اند. چنان چه مقصود را نزول حدود و احکام ظاهره شناسند، این نیز موضوع جدیدی نبوده است، از آن جایی که همهء پیامبران در گذشتهء ایّام از سوی حضرت پروردگار کم و بیش مأمور به انجام این امر و اجرای این وظیفه بوده اند. بلکه همهء هدف و مقصود از ظهور حضرت نقطهء اولی و نزول کتاب بیان و آیات نازلهء در آن، بشارت به ظهور مَنْ یُظهِرُهُ الله و آماده نمودن اهل بیان و اخذ عهد و پیمان وفاداری به او از آنان بوده است و نه جز آن!

حضرت باب در باب هشتم از واحد پنجم کتاب بیان در این باره چنین می فرماید: «قسم به ذات اقدس الهی جلّ و عزّ که در یوم ظهور من یظهره الله اگر کسی یک آیه از او شنود و تلاوت کند بهتر است از آن که هزار مرتبه بیان را تلاوت کند....و بدان که در بیان هیچ حرفی نازل نشده مگر قصد شده که اطاعت کنند مَن یُظهِرُهُ الله را که او بوده منزل بیان قبل از ظهور خود».

**موضوع دوم**: دربارهء این که هر چند به واسطهء این ظهور اعظم، بیان و آن چه در آن است محقّق شده و نام نقطهء بیان والا و بلند آوازه گردیده و آثار و نشانه های آن حضرت در خاور و باختر انتشار یافته، با این همه رؤسای اهل بیان بر آنند که بهاءالله بیان را نسخ کرده تا از این رهگذر در قلوب مؤمنان شک و شبهه اندازند و برای اثبات مرجعیّت و خدا گونه بودن «عِجْل» یعنی میرزا یحیی تلاش و کوششی نمایند.

توضیح آن که: بنا بر آن چه که در قرآن سورهء «طٰهٰ» آمده است، سامری نام کسی است که در هنگام غیبت حضرت موسی و بودن او در کوه طور، از زر و زیور اسرائیلیان گوسالهء (عجل) زرینی بساخت و آنان را به جای «یهوه» به عبادت و پرستش آن فراخواند. امّا در تورات سفر خروج باب سی ودوم، هارون برادر حضرت موسی را سازندهء گوسالهء زرین نوشته است.

بهر ترتیب در آثار حضرت بهاءالله مقصود از «سامری» سیّد محمّد اصفهانی است که به تحریک و وسوسه و اغوای او «عجل» یعنی میرزا یحیی ازل مدّعی جانشینی و وصایت حضرت باب شد و به دشمنی و مخالفت با حضرت بهاءالله قد برافراشت و سر انجام حتّی قدم فراتر نهاد و ادّعای مظهریّت نیز نمود.

افزون بر این با آن که اهل بیان بر این باور و اعتقادند که بالاترین مرتبهء عرفان در کتاب بیان مقام توحید است، با این همه هنوز بدان مرحله و جایگاه نرسیده اند که مظاهر مقدّسه را یک مظهر دانند و احکامشان را یک حکم شمرند.

حضرت نقطهء اولی در کتاب بیان باب دوم از واحد اوّل چنین می فرماید: «اگر چه ظهور نقطهء بیان همان بعینه ظهور محمّد است در رَجع آن و لکن چون ظاهر شده به ظهور الله کلّ اسماء در ظلّ او مستدلّ علی الله هستند زیرا که او است اوّل و آخر و ظاهر و باطن».

**موضوع سوم**: در این که ظهور مظاهر الهی منوط و وابسته به نسخ احکام و حدود شریعت پیشین نبوده و نیست و چه بسا از پیامبران آمده اند و تأیید حدود و احکام شرایع قبل را نموده و مجری داشته اند. زیرا حکم مظهر قبل همان حکم مظهر بعد است که از پیش وضع گردیده است. از این رو اگر کسی ما بین مظاهر ظهور و احکام الهی فرق و تفاوتی گذارد و فصل و جدایی قائل شود، از مرتبه و مقام توحید بیرون شده است. از این رو است که حضرت نقطهء اولی در کتاب بیان باب پانزدهم از واحد اوّل می فرماید: «در این که حضرت حجّت ظاهر شد به آیات و بیّنات به ظهور نقطهء بیان که بعینه ظهور نقطهء فرقان است».

**موضوع چهارم**: در این که به فرمودهء حضرت بهاءالله در لوح عبدالرّزّاق "نسخ و اثبات هر دو در مقرِّ اقدس واحد بوده و خواهد بود.لو کُنتُم تَعرِفون. جمیع امور معلّق است به مشیّت الهی و ارادهء آن سلطان حقیقی. چه اگر در این حین حکمی از سماء مشیّت رحمن نازل شود و جمیع عباد را به آن امر فرماید و در آنِ بعد فسخ آن نازل گردد، لَیسَ لِأَحدٍ أَن یَعتَرِضَ عَلَیه. لِأَنَّ الُمراد ما أَراد رَبُّکُم مالِکُ یَومِ المِیعاد. در ناسخ و منسوخ فرقان ملاحظه کنید که بعضی آیات نازل و به آیهء بعد نسخ حکم آیهء قبل شده. گویا مشرکین بیان قرآن هم نخوانده‏اند... غفلتشان به مقامی رسیده که آن چه از قبل به آن موقن بودند و در کتاب الله منصوص بوده مثل ناسخ و منسوخ فرقان. حال به همان متمسّک شده و بر سلطان غیب و شهود اعتراض می‏نمایند." (اقتدارات صص ۴۷ و ۴۸)

توضیح آن که «نسخ» در لغت به معنای: شکستن و «ناسخ» به معنای: شکننده و «منسوخ» به معنای: شکسته شده، آمده است. حکمی از سوی پیامبر اکرم وضع می شد و پس از چندی حکمی دیگر بر پایهء اقتضاء و ضرورت، جانشین آن می گردید، حکم اوّل را منسوخ و حکم دوم را ناسخ می گفتند. به سخن دیگر، ناسخ حکمی است که جایگزین حکم پیشین می شود و منسوخ قاعده و قانونی است که به سبب قانون تازه از درجهء نفوذ و اعتبار ساقط می گردد.

در کتاب قرآن از این گونه آیات ناسخ و منسوخ بسیار دیده می شود و پایه و اساس همهء آن مدلول آیهء یکصد و شش در سورهء بقره است که می فرماید: «مٰا نَنْسَخْ مِنْ آیةٍ أَوْ نُنْسِها َنأتِ بِخَیْرٍ مِنْها أَوْ مِثْلِها. أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ الله علیٰ کُلِّ شیءٍ قَدِیر.» یعنی: هنگامی که آیه ای را نسخ کنیم و یا آن را ترک نماییم، بهتر از آن یا مانند آن را می آوریم. ای محمّد، آیا ندانسته ای که خدا بر همه چیز توانا است.

در چگونگی و نحوهء احکام ناسخ و منسوخ در قرآن چند آیهء زیر را شاهد مثال می آوریم:

الف- حکم تغییر قبلهء مسلمانان از مسجد اقصی در بیت المقدس به مسجد حرام در مکّه.

سورهء بقره آیهء ۱۴۴: «قَدْ نَریٰ تَقلّبَ وَجْهِکَ فی السَّماءِ فَلَنُوَلِّیَنّکَ قبلةً تَرْضیٰها. َفوَلِّ وجهَک شَطْرَ المَسْجدِ الحَرام. وَ حَیْثُ ما کُنْتُمْ فَوَلّوا وجوهَکُمْ شَطْرَهُ...» - یعنی: ای محمّد، ما گردش روی ترا از این سو به آن سو بر آسمان می بینیم. اینک ما روی ترا به سوی قبله ای که از آن راضی و خشنود باشی، می گردانیم. پس روی را به سوی مسجد حرام بگردان. و ای مؤمنان، هر جا که باشید، روی هاتان را بدان سو بگردانید.

ب – تغییر و تبدیل احکام مدارا با مخالفان، به جنگ و جدال و کشتار آنان.

سورهء کافرون آیهء شش: «لَکُم دینُکُمْ وَ لِیَ دینِ» - یعنی: دین شما از آنِ خود و دین من از آن من. سورهء بقرهء آیهء ۲۵۶: «لا إکراهَ فِی الدِّین» - یعنی: در دین، زور و اجباری نیست. سورهء توبه آیهء پنج: «فَإذَا انْسَلَخَ الأَشهُرُ الحُرُمُ فاقتُلوا المُشرکینَ حَیْثُ وَجَدْتُموهُمْ»- یعنی: پس از آن که ماه های حرام سپری گردید، هر جا که مشرکین را یافتید، آنان را به قتل رسانید. سورهء أنفال آیهء ۶۵: «یا أَیُّهَا النَّبِیُّ ، حَرِّضِ المؤمنینَ علی القِتالِ» - یعنی: ای پیغمبر، مؤمنان را بر جنگ و جدال تشویق و ترغیب نما.

ج - در شرب خمر و قماربازی.

سورهء بقره آیهء ۲۱۹: «یَسْئَلونَکَ عَنِ الخَمرِ وَ المَیْسِرِ، قُل فِیهِما إثمٌ کبیرٌ و منافعُ لِلنّاسِ و إثمُهُما اَکْبَرُ مِنْ نفعِهِما...» - یعنی: ای پیغمبر، دربارهء شراب و قمار از تو سؤال می نمایند. به آنان بگو که در شراب و قمار برای آدمیان هم گناه بزرگی وجود دارد و هم منافعی و گناه آن بیشتر از منافع آن است. سورهء نساء آیهء ۴۳: «یا أَیُّهَا الَّذین آمَنوا، لا تَقْرَبوا الصَّلوةَ و أنتم سُکاری حتّی تَعْلَموا ما تَقُولُونَ» - یعنی: ای مؤمنان، در حال مستی به نماز نپردازید تا دریابید آن چه را که می گوئید. سورهء مائده آیهء ۹۰: «یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنوا، إِنَّما الخمرُ و المَیْسِرُ ... رِجْسٌ مِنْ عَمَل الشِّیطان فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّکُم تُفْلِحون» - یعنی: ای مؤمنان، همانا شراب و قمار.... زشت و ناپاک است و از اعمال پلید شیطان. پس از آن بپرهیزید که شاید رستگار شوید.

باری، اهل بیان با باور و اعتقاد به موضوع ناسخ ومنسوخ احکام در قرآن و این که هنوز حکمی به مرحلهء اجرا در نیامده بود، حکم ناسخ آن وضع می گردید، با این همه، خود زبان به ایراد واعتراض گشوده اند که هنوز احکام بیان ثابت و به مرحلهء اجرا و عمل در نیامده، ظهور جدید جائز نمی باشد و احکام تازه محلّی از اعراب ندارد! با آن که به تأکید روشن و صریح حضرت باب، کتاب بیان سراسر در بشارت به ظهور من یُظهِرُهُ الله نازل گردیده و اجرای حدود و احکام آن منوط و موکول به پذیرش و قبول او بوده و حتّی آن حضرت مُنزل بیان پیش از ظهور خود بوده است. چنان که می فرماید: «ملخّص این باب آن که مدّ نظر بیان نیست الّا به سوی من یظهره الله زیرا که غیر او رافع او نبوده و نیست چنان که مُنزل او غیر او نبوده و نیست و بیان و مؤمنین به بیان مشتاق ترند به سوی او از اشتیاق هر حبیبی به محبوب خود.» (بیان فارسی – باب سوم از واحد سوم) و نیز می فرماید: «فِی أَنَّ ما فِی البیانِ تُحفةٌ مِنَ الله لِمَن یُظهِرُهُ الله....ملخّص این باب آن که آثار ظهور حقیقت در هر ظهور تحفه است من قبل الله از برای او در ظهور بعد او که ظهور نشئهء اخرای اواست....و همین قسم آن چه در بیان متکوّن شود از شئون محبوبه تحفه است از قبل نقطهء بیان به سوی من یظهره الله که ظهور اخرای نقطهء بیان باشد و همین عزّ و فخر کلّ را بس است که او قبول کند نفسی را یا شیئی را به ذکر انتساب به خود .... و هم چنین من یظهره الله قبول نمی فرماید شیئی که منسوب به بیان است الّا آن که منسوب به کتاب او شود»(بیان فارسی – باب نوزدهم از واحد دوم)

حضرت نقطهء اولی سفارش به اهل بیان و رعایت جانب احتیاط از سوی آنان را تا به آن جا می رساند که حتّی سؤال از من یظهره الله را جائز نمی داند که مبادا سؤالی شود که شایستهء شأن و مقام او نباشد و مایهء حزن و اندوه او شود. چنان که می فرماید: «ملخّص این باب آن که سؤال عمّن یظهره الله جایز نیست الّا از آن چه لایق به او است. زیرا مقام او مقام صرف ظهور است حتّی نفس ظهور در نفس ظهور در ظلّ او ظاهر.... ولی از آن چیزهایی که در شأن او نیست سؤال نکرده. مثلاً اگر از کسی که یاقوت می فروشد سؤال شود از بهای کاه چقدر محتجب بوده و مردود است». )بیان فارسی - باب سیزدهم از واحد سوم)

امّا با این همه، به فرمودهء حضرت بهاءالله در لوح عبد الرّزّاق: «در این ظهور اموری ظاهر که از اوّل ابداع تا حین نشده و آیاتی نازل که شبیه آن اصغا نگشته و آن چه از بحر اعظم سؤال نموده اند جواب های شافی کافی شنیده اند و اکثری از نفوس آن چه طلبیده اند به آن فائز شده اند». (اقتدارات ص ۵۱)

**موضوع پنجم**: دربارهء این که به فرمودهء حضرت بهاءالله در لوح عبدالرّزّاق: «در ایّامی که این غلام الهی ما بین اعدا به انتشار آثار الله و ارتفاع ذکرش مشغول بود رؤسای بیان از خوف جان مستور و با نسوان معاشر بودند........و چون امرالله ظاهر شد بیرون آمده احکامی که کلّ بیان باو محقّق و منوط بوده از میان برداشته اند» (اقتد ارات ص ۵۲)

اشارهء حضرت بهاءالله در این بیان به میرزایحیی ازل و چگونگی سلوک و رفتار و روش و گفتار او پس از شهادت حضرت اعلی، در ایران و سپس در عراق است. چنان که حضرت عبدالبهاء در لوح به افتخار حاجی غلامحسین، در این باره چنین می فرماید: «جمیع یار و اغیار حتّی افراد بیانی ها مطّلعند که جناب میرزا یحیی بعد از شهادت حضرت اعلی احباب را امر بر تحریک فتنه نمود و خود تاج درویشی بر سر نهاد و کشکول فقر به دست و پوست طریقت بر دوش از مازندران به این وضع فرار نمود و جمیع یاران را گیرداد و خود در نهایت تقیّه و خفا در مازندران و رشت سیر و گشت می نمود. عاقبت چون جمال مبارک در کمال ظهور و شکوه به بغداد وارد شدند او نیز خفیّاً به لباس تبدیل حاضر و چون جمال مبارک به سلیمانیّه تشریف بردند او در سوق الشّیوخ بغداد و سماوه و بصره به کفش فروشی مشغول و مشهور بود. و چون عودت به بغداد از راه نجف نمود به حاجی علی لاص فروش یعنی گچ فروش معروف بود ابداً ذکری از امر باقی نمانده بود. و چون جمال مبارک مراجعت فرمودند و اعلاء کلمة الله فرمودند و سفر اسلامبول شد و صیت حقّ جهانگیر گشت و خوف وخطر نماند هر کس از پس پرده برون آمد و میدانی یافت و جولانی کرد. کسی نگفت که ای شهسوار میدان قبریس متظلّل در ظلّ انگلیس تا به حال کجا بودی یازده سال بغداد در چه حفره خزیده بودی بعد از شهادت حضرت اعلی روحی له الفداء چه نصرتی شد و چه استقامتی ظاهرگشت و در مقابل اعدا چه مقاومتی حاصل شد. جز این که به هفت شهید به اصطلاح توقیع مرقوم گشت. از جمله ملّا جعفر در کاشان و سیّد محمّد ملیح در طهران و دیگران و در آخر هر یک توقیع أَرْسِلوا لَنا بِکراً مرقوم بود و هیچ یک هم نیز الحمدلله ارسال ننمود و در لوح مسطور مرقوم گشت إِنَّ اللهَ یُحِبُّ أَن یَراک بینَ أَلفَینِ مِنَ الحوریّات. و هر چه ممکن بود تزیید نساء شد. از شیراز امّ احمد از تفریش بدری از مازندران رقیّه و از بغداد متعدّد. با وجود این به اینها قناعت نشد حرم محترمهء حضرت اعلی همشیرهء ملّا رجبعلی امّ المؤمنین (مراد: فاطمه خانم حرم منقطعهء حضرت باب در ایّام اصفهان) که به نصّ قاطع حضرت اعلی ازدواج جائز نه او نیز تصرّف شد و بعد از چند روز به حاجی سیّد محمّد بخشیده گشت..... (مجموعهء «منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء - جلد چهارم - چاپ آلمان ص ۲۱۰و ۲۱۱)

**موضوع ششم**: دربارهء این که به فرمودهء حضرت بهاءالله در لوح عبدالرّزّاق: «در ظهور تِسع که منصوص بیان است چه می گویند.......تازه از ناحیهء کذبه قولی ظاهر که مقصود حضرت اعلی از سنهء تسع تسع بعد از ظهور من یَظْهَر است در مستغاث.....شعورشان به مقامی رسیده که تازه در این ایّام یک خبیث مثل خودی را به این اسم اعظم نامیده اند و بعد نوشته اند که اگر آیات منزله در بیان مخصوص این اسم باشد فلان هم به این اسم نامیده شده....» (اقتدارات ص۵۲ و ۵۳)

در قسمت اوّل این مقال اشارهء حضرت بهاءالله به گفتار حضرت نقطهء اولی در کتاب بیان عربی باب پانزدهم از واحد ششم است که می فرماید: «ثُمَّ فی سَنَةِ التِّسع کُلَّ خَیرٍ تُدرکون». با این وجود رؤسای اهل بیان در تعبیر و تفسیر این آیه بی پروا گفته اند که مراد حضرت باب از سنهء تسع، تسع سنه بعد از ظهور من یَظْهَر در سال مستغاث است یعنی نه سال پس از دو هزار و یک سال!

در قسمت دوم این مقال، اشارهء حضرت بهاءالله به ادّعای مَن یُظهِرُهُ اللّهی میرزا یحیی است در ادرنه به هنگام «فصل اکبر» و در پاسخ به ابلاغ رسمی حضرت بهاءالله به او طیّ سورهء امر، به عنوان موعود بیان یعنی من یُظهِرُهُ الله.

حضرت ولیّ امرالله در این باره در کتاب قرن بدیع چنین می فرماید: «حال موقعی فرا رسید که جمال اقدس ابهی مقام مظهریّت خویش را که لساناً و طیّ الواح و رسائل شتّی اظهار فرموده بودند رسماً به نفسی که خود را وصیّ حضرت باب می دانست ابلاغ و او را از چگونگی رسالت و مأموریّت الهی خود آگاه سازند. این بود که به میرزا آقاجان دستور فرمودند سورهء جدید النّزول «امر» را که به صراحت متضمّن دعاوی حضرت بهاءالله و بیان مقامات مبارک بود نزد میرزا یحیی برده برای او قرائت نماید و جواب صریح و قاطع او را خواستار شود. میرزا یحیی پس ازاصغاء لوح مبارک در خواست نمود یک روز به وی مهلت داده شود تا تفکّر و تأمّل کرده نظر قطعی خود را در این خصوص اعلام نماید. ولی تنها پاسخی که بعداً از وی شنیده شد آن بودکه خود نیز چنین داعیه و مقامی را داراست حتّی ساعت و دقیقه ای را که مدّعی بود به موجب امر و ارادهء الهی مطلع ظهور مستقلّی گردیده اظهار نمود و لزوم اطاعت و انقیاد بلا شرط اهل ارض را از شرق و غرب نسبت به اوامر و نواهی خود خاطر نشان ساخت». (چاپ کانادا - ص ۳۳۸ و ۳۳۹)

**موضوع هفتم**: دربارهء این که به فرمودهء حضرت بهاءالله در لوح عبدالرّزّاق «فو الّذی نفسی بیده که جمیع کلمات بیان و احکام منزلهء در آن از ظلم آن مشرکین نوحه می نماید. نظر به استحکام ریاست خود ذکر بیان در لسان جاری ولکن بر مُنزلش وارد آورده اند آن چه را که هیچ ملّتی به مظاهر الهیّه وارد نیاورده» )اقتدارات ص ۴۹)

در این جا اشارهء حضرت بهاءالله از سویی به سفارش ها و توصیه ها و تأکیدات حضرت نقطهء اولی به اهل بیان دربارهء من یظهره الله و رعایت و ملاحظهء او است و از سوی دیگر، به مخالفت و دشمنی و لجاج و ستیزه جویی و فتنه و فساد میرزا یحیی و هواداران او است که مایهء نوحه و فغان کلمات بیان گردیده است.

حضرت باب در کتاب بیان، باب هشتم از واحد ششم چنین می فرماید: «با وجود این امتناع که غیر از من یظهره الله کسی نتواند مدّعی شد این امر را فرض شده در بیان که اگر نفسی ادّعا کند و آیاتی از او ظاهر گردد احدی متعرّض نگردد او را لعلّ بر آن شمس حقیقت حزنی وارد نیاید....حال هم اگر شنوید چنین امری و یقین نکنید تکسّب امری ننموده که سبب حزن او باشد اگر چه در واقع غیر او باشد. اگر چه این تصوّری است محال ولی همین قدر که ذکر اسم او گردد بر صاحبان حبّ او بعید است که او را محزون کنند احتراماً لاسمه. زیرا که امر از دو شقّ بیرون نیست یا او است و حال آن که غیر از او ممکن نیست که آیات بر نهج فطرت نازل فرماید.... و اگر بر فرض امتناع کسی خود را نسبت داد واگذارند حکم او را با خدا بر خلق نیست که حکم بر او نمایند اجلالاً لاسم محبوبهم. و حال آن که چنین نفسی نیست که تواند چنین مقامی را ادّعا کند... سبب این امر این است لعلّ در یوم ظهور حقّ قدمهای ایشان بر صراط نلغزد».

و نیز می فرماید: «ای اهل بیان نکرده آن چه اهل قرآن کردند که ثمرات لیل خود را باطل کنید. اگر آن چه که مؤمن به بیان هستید....و به آن چه بر او هستید اطاعت او کردید ثمرهء بیان را ظاهر کرده اید و الّا لایق ذکر نیستید نزد خداوند. ترحّم بر خود کرده اگر نصرت نمی کنید مظهر ربوبیّت را محزون نکرده که ظاهر می شود بمثل آن که من ظاهر شدم» (بیان فارسی – باب هفتم از واحد دوم)

**موضوع هشتم**: دربارهء این که به فرمودهء حضرت بهاءالله در لوح عبدالرّزّاق: «امر حقّ به مقامی رسیده که جوهر ضلال که به هادی موسوم هادی ناس شده و به اعراض کمر بسته. اگر اهل بیان به بیانات یحیی و سیّد محمّد و هادی و اعرج و امثال این نفوس ملاحظه کنند و در بیانات خدّام این باب هم تفکّر نمایند فَوَاللهِ لَیَجِدُنَّ الحَقَّ وَ یَضَعُنَّ الباطِلَ ...»

در این جا اوّلاً مراد از «هادی»، حاجی میرزا هادی دولت آبادی از علمای اصفهان و از پیروان حضرت باب است که در اصفهان در منزل امام جمعهء آن سامان، میر سیّد محمّد سلطان العلماء، به دیدار آن حضرت فائز شد و مؤمن گردید و میرزا یحیی ازل نیز سالها بعد، او را رئیس و زعیم بابیان در ایران و وصیّ و جانشین خود، پس از مرگ تعیین کرد و لقب «ودود» را که با «هادی» به حساب ابجدی برابر و مساوی است، یعنی عدد بیست، به او داد. میرزا هادی در سال ۱۳۰۳ هـ. ‌ق. (۱۸۸۶میلادی) به جزیرهء قبرس رفت و در بندر فاما گوستا پایتخت سابق آن، با میرزا یحیی ازل دیدار و گفتگو کرد. نا گفته نماند که نامبرده در سال ۱۳۲۶ هـ. ‌ق. (۱۹۰۸میلادی) یعنی حدود چهار سال پیش از میرزا یحیی در گذشت و در نتیجه خلافت و جانشینی اش موضوعاً منتفی گردید. در وقایع شهادت تنی چند از بهائیان در اصفهان و از جمله میرزا اشرف آباده ای بسال ۱۳۰۶ هـ. ‌ق. (۱۸۸۹ میلادی) که به فتوای شیخ محمّد تقی اصفهانی معروف به آقا نجفی)و در نزد بهائیان مشهور به ابن ذئب( و فرمان حاکم اصفهان شاهزاده مسعود میرزا ظلّ السّلطان فرزند ناصرالدّین شاه، نخست به دار آویخته و سپس به آتش کشیده شد، میرزا هادی دولت آبادی چون خود را در مظانّ اتّهام و مخاطره دید، از خوف مال و جان به بالای منبر رفت و در محضر تنی چند از علمای اصفهان از جمله مجتهد نامبرده، به حضرت باب و میرزا یحیی ازل دشنام و ناسزا گفت و زبان به سبّ و لعن گشود و از آئین بابی بیزاری و تبرّی جست بگونه ای که شیخ مزبور بر مسلمانی او گواهی داد و سر انجام در پناه تقیّه و تبرّی و کتمان عقیدت مال و جان بسلامت در برد. ناگفته نماند که موضوع تقیّه و تبرّی میرزا هادی دولت آبادی به گونه های گوناگون، چه در اصفهان و چه در طهران، چندین بار رخ داد.

در آثار و الواح حضرت بهاءالله دربارهء میرزا هادی دولت آبادی بارها ذکری به میان آمده است. و از جمله در رسالهء خطاب به شیخ محمّد تقی اصفهانی، مجتهد یاد شده، معروف به رسالهء ابن ذئب صادره در قصر بهجی)عکّا( در آغاز سال ۱۳۰۹ هـ. ‌ق. (۱۸۹۱ میلادی)، حضرت بهاءالله دربارهء حالات و روش و رفتار میرزا هادی و سفرش به جزیرهء قبرس و دیدار با میرزا یحیی ازل، از جمله چنین می فرماید: «حال در میرزا هادی دولت آبادی...تفکّر لازم... به مجرّد آن که شنید او را بابی گفته اند اضطراب اخذش نمود به شأنی که وقار و سکون مفقود گشت بر منابر ارتقا جست و نطق نمود به کلماتی که سزاوار نبود. لازال گلپاره های عالم محض حبّ ریاست عمل نموده اند آن چه را که سبب و علّت گمراهی عباد گشته.. امثال آن نفوس ضعیفه مثل هادی و غیره امرالله را تبدیل نمودند و نظر به زندگانی دو روزهء دنیا عمل کردند و گفتند آن چه را که عین عدل گریست و قلم اعلی نوحه نمود... یا هادی نزد اخوی (میرزا یحیی ازل) رفتی و دیدی حال به ساحت مظلوم توجّه نما شاید نفحات وحی و فوحات الهام ترا تأیید نماید و به مقصود فائز گرداند». (ص ۶۴ مؤسّسهء ملّی مطبوعات امری - سنهء ١١٩ بدیع(

و ثانیاً در این گفتار مراد از یحیی، میرزا یحیی ازل است. او برادر ناتنی و از حضرت بهاءالله سیزده سال کوچکتر بود. میرزا عباس نوری معروف به میرزا بزرگ نوری، پدر حضرت بهاءالله شش و به روایتی هفت همسر و پانزده فرزند، ده پسر و پنج دختر داشت و میرزا یحیی تنها فرزند او از همسر صیغهء او بنام کوچک خانم کرمانشاهی و به روایتی بروجردی، بود.

میرزا یحیی در سال ۱۲۴۷ هـ. ‌ق. (۱۸۳۱ میلادی) در طهران زاده شد. کوچک خانم به هنگام تولّد میرزا یحیی و میرزا بزرگ نوری در هشت سالگی او در گذشتند و از این رو حضرت بهاء الله، سرپرستی و مراقبت و تعلیم و تربیت او را عهده دار شدند. حضرت بهاءالله در لوح سلمان نازله در ادرنه در این باره چنین می فرمایند: "ای سلمان بلایایم علی الظاهر از قبل و بعد بوده منحصر به این ایّام مدان. و نفسی را که در شهور و سنین به ید رحمت تربیت فرمودم بر قتلم قیام نمود." (مجموعهء الواح حضرت بهاءالله، چاپ مصر، ص ۱۳۱)

حضرت بهاءالله در کتاب اقدس میرزا یحیی را با همهء طغیان و عصیان و دشمنی و نفاق و نافرمانی و عناد در سالیان دراز، مشفقانه به رجوع و باز گشت به دامان امر بدین گونه دعوت می فرماید: «یا مطلع الإِعراض دع الإِغماض ثمّ انطق بالحقّ بین الخلق. تالله قد جرت دموعی علی خدودی بما أراک مقبلاً الی هواک و معرضاً عمّن خلقک و سوّاک. اذکر فضل مولاک إذ ربّیناک فی اللّیالی و الأَیّام لخدمة الأمر اتّق الله و کن من التّائبین. هبنی اشتبه علی النّاس أمرک هل یشتبه علی نفسک خف عن الله ثمّ اذکر إِذ کنت قائماً لدی العرش و کتبت ما أَلقیناک من آیات الله المهیمن المقتدر القدیر. إِیّاک أن تمنعک الحمیّة عن شطر الأحدیّة توجّه إلیه و لا تخف من أعمالک إنّه یغفر من یشاء بفضلٍ من عنده لا إله إلّا هو الغفور الکریم. إِنّما ننصحک لوجه الله إِن أَقبلت فلنفسک و إِن أَعرضت إِنّ ربّک غنیّ عنک و عن الّذین اتبّعوک بوهم مبین».

(مضمون بیان به فارسی: ای مطلع اعراض، چشم پوشی را واگذار و در میانهء خلق به حقّ و راستی گویا شو. سوگند به خداوند که سرشک بر گونه هایم ریخته است از این که می بینم به سوی نفس و هوی روی آورده ای و از خالق و آفریدگارت روی بر تافته ای. بیاد آر فضل و عنایت مولایت را هنگامی که شب و روز ترا برای خدمت به امرش تربیت می‏نمودیم از خدا بترس و به سویش بازگرد. گیرم که چگونگی امرت بر مردمان مشتبه شده باشد، آیا بر خودت نیز مشتبه و پوشیده است؟ از خدا بترس و یاد آور هنگامی را که در نزد ما می ایستادی و ما آیات الهی را بر تو می خواندیم و تو آن را می نگاشتی. مبادا غرور و خودخواهی ترا از درگاه االهی باز دارد، به سوی او روی آر و از کرده های خویش بیمناک مباش، زیرا خداوند از فضل و بخشایش خویش گناهان کسی را که بخواهد، می بخشاید. ما ترا به خاطر خدا پند و اندرز می دهیم، اگر روی آوری، به سود خود کرده ای و چنان چه روی بگردانی، پروردگار، از تو و از آنان که به وهم و گمان ترا پیروی کرده اند، مستغنی و بی نیاز است.)

باری، در این مقاله در موضوع پنجم و ششم چنان که آمد و هم چنین در موضوع نهم که خواهد آمد، دربارهء مسئلهء پیشوایی و ریاست اسمی جامعهء بابی و ادّعای وصایت و جانشینی حضرت باب و نیز دعوی مظهریّت میرزا یحیی و روش و رفتار نابخردانه و اعمال و کردار دشمنانه و ستیزه جویانهء او به مناسبت مقال، سخن بمیان آمده است.

میرزا یحیی ازل سر انجام در سال ۱۳۳۰ هـ. ‌ق. (۱۹۱۲میلادی) در هشتاد و چهار سالگی در شهر فاماگوستا در جزیرهء قبرس دیده از جهان بربست در حالی که متظاهر به مسلمانی بود و به نام یک شاعر ایرانی خوانده می شد.

حضرت باب لقب «ازل» را به مناسبت برابری عددی «یحیی» به حساب ابجدی یعنی ۳۸، به میرزا یحیی اعطا کردند و ازلی ها او را حضرت ثمره خواندند.

حضرت بهاءالله دربارهء رنگ های مختلفهء دنیا و تالی فاسد آن در لوح سلمان، از جمله دربارهء میرزا یحیی چنین می فرماید: «ای سلمان جمیع عباد را رنگ های مختلفهء دنیا از شاطی قدس ابهی منع نموده. مثلاً در نفس معروف که به محاربه بر خاسته ملاحظه نما. قسم به آفتاب افق معانی که لیلاً و نهاراً طائف حولم بوده و در اسحار که در فراش بودم تلقاء رأس قائم بوده و آیات الله بر او القا می شد و در تمام لیل و نهار به خدمت قائم. و چون امر مرتفع شد و ملاحظه نمود اسمش مشهود. لون اسم و حبّ ریاست چنان اخذش نمود که از شاطی قدس احدیّه محروم ماند. فو الّذی نفسی بیده که در ابداع شبه این نفس در حبّ ریاست و جاه دیده نشده» (مجموعهء الواح حضرت بهاءالله چاپ مصر ص ۱۴۹)

و ثالثاً در این گفتار مراد از «سیّد محمّد»، سیّد محمّد اصفهانی است که در آثار حضرت بهاء الله به «سامری» (که در موضوع دوم این مقاله شرح آن آمد) و در آثار حضرت ولیّ امرالله از جمله به «دجّال خبیث»، نامیده شده است. نامبرده در اصفهان در مدرسهء صدر به تحصیل اشتغال داشت و چون به خاطر روش و رفتار ناشایسته اش ملزم به ترک تحصیل گردید، پس از چندی نادم و پشیمان راهی کربلا شد و در آن شهر رحل اقامت افکند و در اثر معاشرت با بابیان در زمرهء اهل بیان در آمد. او در جاه طلبی و عناد مثل و مانندی نداشت و از نظر اخلاقی نیز پست و فرو مایه بود و نسبت به حضرت بهاءالله رشک و حسد می ورزید.

هنگامی که میرزا یحیی در بغداد در پنهانی و خفا زندگی می کرد، با همدستی سیّد محمّد اصفهانی که در کربلا ساکن بود، متّفقاً با حضرت بهاءالله مخالفت و دشمنی آغاز کردند. و این دشمنی و مخالفت و ستیزه جویی و معاندت و فتنه و فساد در بغداد هم چنان ادامه یافت و روز به روز افزون گردید و در استانبول و ادرنه و سر انجام در عکّا به اوج خود رسید.

به تشویق و تحریک و وسوسه و اغوای سیّد محمّد اصفهانی، به شهادت قلم اعلی، میرزا یحیی ازل به آئین حضرت باب خیانت کرد و مدّعی جانشینی و وصایت گردید و حتّی به دعوی مظهریّت نیز مبادرت ورزید. سیّد محمّد اصفهانی که از سوی میرزا یحیی ازل از زمرهء «شهدای بیان» خوانده شده بود، به هنگام تبعید حضرت بهاءالله به عکّا جزو تبعید شدگان همراه بود و در آن جا نیز هم چنان به فتنه و فساد و دشمنی و لجاج خود ادامه داد تا آن که سر انجام در سال چهارم ورود به عکّا، یعنی در سال ۱۲۸۸ هـ. ‌ق. (١٨٧١ میلادی) در جریان توطئه و اقدام خود سرانه و نابخردانهء هفت نفر از بهائیان که از رفتار و کردار ناشایسته و ناهنجار او و همدستان ازلی اش به ستوه آمده بودند، به قتل رسید.

حضرت بهاءالله در لوح سلمان نازله در ادرنه چنین می فرماید: «ای سلمان در حین خروج از عراق لسان الله جمیع را اخبار فرمود که سامری ظاهر خواهد شد و عجل به ندا آید و طیور لیل بعد از غیبت شمس البتّه به حرکت آیند. آن دو که ظاهر شدند ولکن عن قریب طیور لیل به دعوی ربوبیّت و الوهیّت بر خیزند» (مجموعهء الواح چاپ مصر ص ۱۳۷)

و نیز حضرت ولیّ امرالله در توقیع قرن خطاب به احبّای شرق چنین می فرماید: «به تحریک ودلالت آن وسواس خنّاس ناقض عهد جمال علیّ اعلی علم اختلاف را بر افراخت و هیکل اعزّ ابهی را مسموم نمود و یکی از خدّام را بر قتل مظهر معبود بگماشت متّحداً متّفقاً به نشر اراجیف و اباطیل و نسبت های نالایقه و مفتریات عجیبه و ایقاد نائرهء فساد و فتنه در ادرنه و مدینهء کبیره مشغول گشتند و افکار دولتیان را مشوّش نمودند آتش حرص و طمع افروخته گشت و الواح ناریّه در بلاد منتشر شد. آن چه از قلم ابهی در حین مهاجرت از عراق در الواح شتّی نازل تحقّق یافت سامری ظاهر شد عجل به ندا آمد نعاق ناعق اعظم مرتفع گشت فصل اکبر واقع شد سنین شداد چهره بگشود». (چاپ طهران – ۱۲۳ بدیع ص ۷۵ و ۷۶)

و رابعاً در این مقال مراد از «أَعْرَج» ملّا محمّد جعفر نراقی ازلی از دشمنان ستیزه جوی حضرت بهاءالله و از هواداران سر سخت میرزا یحیی است که شخص اخیر الذّکر، او را هم از زمرهء «شهدای بیان» بر خوانده است. نا گفته نماند که حضرت باب در بیان فارسی امور اهل بیان و دلالت و راهنمایی آنان در رابطه با حجّت یعنی کتاب بیان و آیات مندرج در آن را پس از آن حضرت تا ظهور من یظهره الله به عهدهء «شهدای بیان» واگذار کرده اند و شهدای بیان در شریعت بیان در حکم علما در آئین اسلام اند و ایشانرا انذار می فرماید که مبادا در ظهور من یظهره الله بر او حکم نمایند همان گونه که علمای اسلام هنگام ظهور آن حضرت بر او حکم نمودند. (باب سوم از واحد دوم – باب شانزدهم از واحد ششم – باب نوزدهم از واحد هفتم – باب دوم از واحد نهم).

حضرت باب از جمله در باب سوم از واحد دوم چنین می فرماید: " ملخّص این باب آن که از جانب خداوند بر کلّ ناس دو حجّت است آیات الله و نفسی که این آیات بر او نازل شده و اوّل حجّت باقیهء ظاهره الی یوم القیٰمة است و ثانی حجّت ظاهره است تا وقت ظهور و حین بطون حجّت است بر کلّ شیء مِنْ حَیْث لا یَعْلَمُ أَحَدٌ و از برای او از حین غروب شهدائی هست که ادلّاء هستند بر حجّت باقیه که بیان باشد که ایشان به قول او که الآن نازل می کند حجّت می شوند تا یوم ظهور او )مراد: ظهور من یظهره الله است(. ویل از برای ایشان اگر در وقت ظهور محتجب شوند از کسی که ایشان را حجّت کرده به مثل آن که علمای امروز ... خود را از قبل امام حکم می دانند و اسمائی که لایق نیست ایشان را به خود نسبت می دهند و اگر صادق می بودند در قول از کسی که به قول او اثبات ولایت و نبوّت می شود محتجب نمی ماندند بلکه چون ملاحظه کردند ظهور حقّ منافی با مقام ایشان هست به نسبتی که خود را منتسب نموده و حکم نموده اند، فتوی هم علی الله داده ...".

توضیح آن که واژهء «أَعْرَج» در لغت به معنای: لنگ و شل و کسی که پایش بلنگد، آمده است و مؤنّث آن «عَرْجاء» است (چه در انسان و چه در حیوان). و این لقب از آن رو به ملّا محمّد جعفر نراقی از قلم اعلی داده شده که نامبرده نه تنها از نظر روحانی پایش لنگش داشته بلکه از نظر جسمانی و ظاهری نیز چنین بوده است.

حضرت بهاءالله در لوحی دربارهء او چنین می فرماید: «وَ اذکُرِ الأَعْرَج إذ کانَ فی العراق أَرسلنا إلیه الأَلواح و دَعَوناه إلی الله العزیز المختار. إنَّه أَعرض عنِ الرَّحمن بعدَ الّذی أَنزلنا علیه الآیاتِ و أَظهرنا لَه البیّناتِ عَلی شَأْنٍ أَشْرقتْ من أُفقها شمسُ الحُجَّة و البُرهان. فَلَمّا تَمَّتْ حُجّةُ ربّه عَلیه وَعَدْناه بِالعَذابِ و أَخَذْناهُ بِسُلطانٍ مِنْ عِنْدنا ثُمَّ تَرَکْناهُ آیةً لِأُولی الأَلباب. إنّه ادَّعی فی حَقِّه أَعظم عَمّا ادَّعی أَوّل مَنْ کَفَر بِالله وَ وَعَدَ النّاسَ بِظهورهِ فی هذهِ السَّنَةِ غافلاً عَمّا قُدِّرَ لَه مِنْ لَدَی الله المقتدر القهّار» (اسرار الآثار جلد دوم ص ۱۶) مضمون بیان به فارسی: و بیاد آر « اعرج» را، هنگامی که در عراق بود الواحی برای او فرستادیم و او را به سوی خدا خواندیم. امّا او از خدا روی بر تافت بعد از آن که آیات برای او نازل کردیم و بیّنات بر او ظاهر و آشکار ساختیم به گونه ای که آفتاب دلیل و برهان از افق آن آیات و بیّنات مشرق و تابان بود. پس از آن که حجّت و برهان پروردگار بر او تمام آمد، به عذاب او را وعده دادیم و با قدرت و اقتدار او را اخذ کردیم و از او شاهد و مثالی برای عبرت خردمندان بر جای گذاشتیم. او دربارهء خود مقامی را ادّعا می کرد بزرگ تر از آن چه که میرزا یحیی ازل برای خویش ادّعا می کرد و مردم را در این سنه به ظهور خود وعده داده بود و غافل و بی خبر از آن چه که پروردگار برای او مقدّر فرموده بود.

**موضوع نهم**: دربارهء این که به فرمودهء حضرت بهاءالله در لوح عبدالرّزّاق: «نفسی به هادی بگوید که اگر اقلّ من ذرّه درایت می داشتی شهادت می دادی که آن چه به اسم آن نفس مجعوله ذکر شده حکمةً للامر بوده....... مصالح و حکم الهیّه اقتضا نمود آن چه ظاهر شد و شهرت یافت».

مقصود حضرت بهاءالله در این بیان، مسئلهء چگونگی انتخاب میرزا یحیی، برادر ناتنی و سیزده سال کوچکترشان به عنوان قائد و رئیس اسمی بابیان از سوی حضرت باب و اشتهار نام وی در السن و افواه است.

حضرت عبدالبهاء در «مقالهء شخصی سیاح» در سبب و علّت و به سخن دیگر در چگونگی و حکمت انتخاب و اشتهار میرزا یحیی به این سمت چنین می فرماید: «بعد از فوت خاقان مغفور محمّد شاه (بهاءالله) رجوع به طهران نمود و در سرّ مخابره و ارتباط با باب داشت و واسطهء این مخابره ملّا عبد الکریم قزوینی شهیر بود که رکن عظیم و شخص امین باب بود. و چون از برای بهاءالله در طهران شهرت عظیمه حاصل و قلوب ناس به او مایل با ملّا عبدالکریم در این خصوص مصلحت دیدند که با وجود هیجان علما و تعرّض حزب اعظم ایران و قوّهء قاهرهء امیر نظام باب و بهاءالله هر دو در مخاطرهء عظیمه و تحت سیاست شدیده اند پس چاره ای باید نمود که افکار متوجّه شخص غائبی شود و به این وسیله بهاءالله محفوظ از تعرّض ناس ماند. و چون نظر به بعضی ملاحظات شخص خارجی را مصلحت ندانستند قرعهء این فال را به نام برادر بهاءالله میرزا یحیی زدند. باری به تأیید و تعلیم بهاءالله او را مشهور و در لسان آشنا و بیگانه معروف نمودند و از لسان او نوشتجاتی به حسب ظاهر به باب مرقوم نمودند. و چون مخابرات سرّیّه در میان بود این رأی را باب به نهایت پسند نمود. باری میرزا یحیی مخفی و پنهان شد و اسمی از او در السن و افواه بود. و این تدبیر عظیم تأثیر عجیب کرد که بهاءالله با وجود آن که معروف و مشهور بود محفوظ و مصون ماند». (مقالهء شخصی سیّاح، چاپ آلمان، سال ۲۰۰۱ ص۳۶ و ۳۷)

باری رؤسای اهل بیان همهء تلاش و کوششان این بود که اثبات نمایند که میرزا یحیی ازل وصیّ و جانشین حضرت باب بوده است با آن که آن حضرت به صراحت و روشنی در باب چهاردهم از واحد ششم کتاب بیان فارسی چنین می فرماید: «ذکر نبیّ و وصیّ در این کور نمی گردد».

حضرت بهاءالله در لوح به اعزاز حاجی نصیر قزوینی صادره در ادرنه مندرج در مجموعهء الواح چاپ مصر ص ۱۹۱و ۱۹۲ دربارهء وصایت و جانشینی میرزا یحیی چنین می فرماید: «تازه رؤسای بیان اراده نموده اند که امر وصایتی درست نمایند و به این اذکار خلقهء عتیقه ناس را از منبع عزّ رحمانیّه محروم سازند و حال آن که نقطهء اولی مظهر قبلم جمیع این اذکار را از بیان محو فرموده و جز ذکر مرایا چیزی مشاهده نشده و نخواهد شد و آن هم مخصوص و محدود نبوده.... و این فضل در مرایا موجود مادامی که از مقابل شمس حقیقت منحرف نشوند و بعد از انحراف کلّ مفقود و غیر مذکور. تالله الیوم مرایا محتجب مانده اند که سهل است بلکه طوریّون منصعق شده اند». (خَلَقِهء عَتیقه = پوسیده و کهنه) – (مَرایا = آیینه ها – (مفرد: مرآت).

حضرت ولیّ امرالله در کتاب قرن بدیع در این باره چنین می‏فرماید:

"حضرت باب در الواح و آثار مقدسّه به هیچ وجه ذکر جانشین و وصیّ نفرمودند و از تعیین مبیّن کتاب خودداری نمودند، زیرا بشارات و وعود مبارکه نسبت به ظهور موعود به درجه‏ای روشن و صریح و دور مبارک به قدری کوتاه و محدود بود که به هیچ وجه به تعیین وصیّ و یا مبیّن کتاب احتیاج نمی رفت. تنها امری که طبق شهادت حضرت عبدالبهاء در کتاب مقالهء سیّاح بدان مبادرت گردید همانا تسمیهء میرزا یحیی از طرف حضرت اعلی به عنوان مرجع اسمی اهل بیان است که به تأیید و صلاحدید حضرت بهاءالله و یکی دیگر از مؤمنین شهیر صورت گرفت تا بدین وسیله انظار تا ظهور حضرت موعود متوجّه شخص غائبی گردد و هیکل انور حضرت بهاءالله بتوانند با سکون و آرامش نسبی به تمشیت امور و اعلاء امر مقدّسی که مورد توجّه و تعلّق خاطر مبارکشان بود اقدام فرمایند" (چاپ کانادا ص ۸۹)

**بخش دوم: «دربارهء پاسخ به پرسش های عبد الرّزّاق»**

حضرت بهاءالله پس از بیان این مقدّمه و پیش در آمد مبسوط و پند آموز و روشنگرانه به اهل بیان و هدایت و راهنمایی آنان در عرفان و شناسایی حقّانیّت و راستی ظهورشان به عنوان «مَنْ یُظهِرُهُ الله»، به یک یک پرسش های چهار گانهء ملّا عبد الرّزّاق به شرح زیر، پاسخ عنایت می فرماید:

**پرسش اوّل**: «در فرق قائم و قیّوم؟»

قائم در لغت به معنی: موجود – ایستاده – بر پا – و نیز: آن که هستی و وجودش به دیگری وابسته و منو ط است، آمده است. و «قیّوم» در لغت به معنی: قائم به ذات – قائم به نفس - آن که هستی و وجودش به دیگری وابسته نیست - کسی که آغازی برای او نیست – پاینده و هم چنین: نامی از نام های خداوند، آمده است.

در این جا دو واژهء قائم و قیّوم، اشاره به بیان حضرت نقطهء اولی است در کتاب بیان عربی باب پانزدهم از واحد ششم که می فرماید: «فَلتَقُومُنَّ أَنتم کُلُّکُمُ أَجمَعون إذا تَسمَعُنَّ ذکرَ مَن نُظهِرُهُ بِاسمِ القائم وَ لتَراقَبُنَّ فرقَ القائمِ و القَیّومِ ثُمَّ فی سَنَةِ التِّسع کُلَّ خَیرٍ تُدرِکُونَ» (مضمون بیان به فارسی: ای اهل بیان، هر گاه نام کسی را که ما او را به اسم قائم ظاهر خواهیم نمود، شنیدید، همگی بپاخیزید و مواظب و مراقب فرق قائم و قیّوم باشید. و در سال نه همهء خوبی را ادراک نمائید.

حضرت نقطهء اولی هم چنین در توقیع ملّا عبد الکریم قزوینی معروف به میرزا احمد کاتب دربارهء فرق قائم و قیّوم و اعظم و عظیم چنین می فرماید: «مِن أَوّلِ ذلک الأمر إلی قبل أَن یَکمُلَ تِسعةُ، کینوناتُ الخلق لَم تَظهَر و إِنَّ کُلَّ ما قَد رَأَیتَ مِنَ النُّطفَةِ إلی ما کَسَوناهُ لَحماً ثُمَّ اصبِر حتّی تَشهد خَلقَ الآخَر إِذاً قُل فَتبارکَ الله احسنُ الخالقین. وَ أَشهَدُ أَنَّ فرقَ القائمِ و القَیّومِ عَدَدُ تِسعة، ذلکَ ما تَکمُلُنَّ الکینونیّاتُ فی مَقاعِدِهُنَّ، ذلک فَرقٌ بینَ کُلِّ أَعظمٍ و عَظیمٍ» (مضمون بیان به فارسی: از آغاز این امر تا پیش از نه سال کامل، حقایق و کینونات خلق آشکار و ظاهر نخواهند شد. و همهء آن چه را که تو تا کنون دیده ای، از مرحلهء نطفه است تا زمانی که آن را با گوشت پوشانیده ایم. پس صبر کن تا خلق جدید را مشاهده نمایی. در این وقت بگو: پاک و منزّه است خداوندی که بهترین آفریدگان است. و شهادت می دهم که فرق قائم و قیّوم در عدد نه است و کینونات خلق تا قبل از انقضای این مدّت در وجود خود تکمیل نخواهند شد. این است فرق بین هر اعظم و عظیمی.

توضیح آن که در قرآن، سورهء مؤمنون آیات ۱۲و ۱۳ و۱۴ رشد و نموّ تدریجی جنینی انسان را قبل از آمدن به این دنیا، به پنج مرحله تقسیم می نماید که عبارتند از:

۱- مرحلهء نُطفه.

۲- مرحلهء عَلَقه، یعنی: مرحلهء تبدیل نطفه به یک تکه خون بسته.

۳- مرحلهء مُضْغه، یعنی: مرحلهء تبدیل خون بسته به یک گوشت پاره.

۴- مرحلهء عِظام، یعنی: مرحلهء تبدیل گوشت پاره به یک قطعه استخوان.(عظام: استخوانها – مفرد آن: عَظم)

۵- مرحلهء إِکساء لحم، یعنی: مرحلهء پوشانیدن استخوان با گوشت است.

و سر انجام پس از این مراحل رشد و نمو در مدّت ۹ ماه، نطفهء انسان به موجودی با گوشت و استخوان تبدیل میشود و برای انتقال از عالم جنینی به این عالم و خلق دیگر یا خلق جدید شدن، آماده می گردد. همین گونه شریعت بیان دورهء رشد و نموّ جنینی اهل بیان است که پس از سپری شدن ۹ سال فرجه بین دو ظهور، اهل بیان بتوانند آمادگی پذیرفتن امر حضرت بهاءالله را پیدا کنند و در اثر ایمان، خلق آخر یا خلق جدید شوند.

باری، حضرت بهاءالله در پاسخ به این پرسش در هشت صفحه بیش از پنج صفحه به عربی و کمتر از سه صفحه به فارسی، مطالبی بیان می فرماید که چکیدهء بخش عربی آن به فارسی این است: فرق این دو اسم همان فرقی است که در دو واژهء اعظم و عظیم دیده می شود. و این مطلبی است که حضرت نقطهء اولی بیان فرموده و ما نیز در کتاب بدیع شرحی دربارهء آن نوشته ایم. مقصود حضرت باب از این گفتار این بوده که اهل بیان را آگاه و هوشیار نماید که کسی که در آینده ظاهر خواهد شد، بزرگ تر است از کسی که هم اکنون ظاهر شده و اوست قیّوم بر قائم. در این هنگام قائم از عالم بالا ندا می نماید که ای اهل بیان، سوگند به خدا، این همان قیّوم است که با قدرت آشکار هویدا آمده و این همان اسم اعظم است که در برابرش هر اعظم و عظیمی پیشانی بر خاک نهاده است!

آیا روشن تر از آن چه که در کتاب بیان دربارهء این ظهور نازل شده، چیز دیگری می توان اندیشید؟ با این همه ببینید که این مشرکان چه ها که کرده اند! سوگند به خدا، که این همان جمال معلوم است که به او ظاهر و آشکار گردید آن چه که در لوح مسطور مرقوم است. ای اهل بیان، مبادا به شخص موهوم (مراد: میرزا یحیی) که از لقای جمال معلوم و آیات و بیّنات او سر باز زده و از زمرهء مشرکان در کتاب الهی شمرده شده، تمسّک جوئید.

باری، مراد حضرت باب از این بیان اعظمیّت ظهور من یُظهِرُهُ الله بر ظهور خود و علوّ و برتری اسم اعظم بر همهء اسماء و عظمت و اقتدار او بر همهء اشیاء، بوده است. و ظهورش را بالاتر از آن دانسته که به گفتاری شناخته شود و یا با فکر و اندیشه ای ادراک گردد. چه والا و ارجمند است این «قیّوم» که به واسطهء او حجاب وهم و گمان دریده شد و آن چه از دیدگان پوشیده و مستور بود مکشوف گردید و ختم رحیق مختوم گشوده گشت. قسم به خدا که کتاب بیان در این حین گریان و نالان زبان به راز و نیاز آرد که ای پروردگار، مرا برای ستایش و نیایش و شناسایی مظهر ظهورت از آسمان مشیّت و اراده نازل کردی و قائم بر امرت نیز اهل بیان را به روشنی و وضوح دستور فرمود که مبادا به من و آن چه در من نوشته شده،از جمال قیّوم محروم و محجوب بمانند. با این همه، اهل بیان آن چه را که در اثبات راستی و حقّانیّت و ارتفاع و اعلای نامت در من نوشته آمده، تحریف کرده و از تو و آیات تو روی بر تافته و مرا سپر خود ساخته و به تو اعتراض کرده و می کنند. ای کاش مرا نازل نمی کردی و نامی از من نمی بردی ! قسم به عظمت و بزرگی تو که اگر مرا محو و نابود سازی هر آینه نیکو تر است از این که موجود باشم و کسانی که بر اذیّت و آزار تو بپاخاسته و برای تو خواسته اند آن چه خواسته اند، بتوانند مرا بخوانند !

اینک بیان را از فراز تبیان به نشیب این جهان می آوریم و در فرق دو کلمهء قائم و قیّوم به حسب اعداد سخن می گوییم.

فرق قائم و قیّوم در عدد، چهارده است (توضیح آن که به حساب ابجد: «قائم» برابر است با ۱۴۲ و «قیّوم» برابر است با ۱۵۶ و تفاوت این دو عدد، چهارده است) و این برابر است با کلمهء «بهاء» اگر همزهء آن را شش بشماریم از آن جایی که همزه به شکل عدد «۶» از اعداد هندسی است.

و چنان چه «قائم» را «قایم» بخوانیم، در این صورت فرق را از نظر عددی، پنج یابیم (قایم برابر است با ۱۵۱و قیّوم برابر است با ۱۵۶) و آن برابر است با عدد حرف «هاء» در کلمه «بهاء» و در این مقام قیّوم بر عرش اسم قائم می نشنید.

و اگر همزهء «قائم» را به حسب ارقام هندسی شش بشمریم، فرق قائم و قیّوم از نظر عددی «نه» خواهد گردید (قائم برابر است با ۱۴۷ و قیّوم برابر است با ۱۵۶) که در نتیجه با حساب ابجدی کلمهء «بهاء» مساوی خواهد شد یعنی «بهاءالله».

و افزون بر این، مقصود حضرت نقطهء اولی از ذکر عدد «نه»، بیان ظهور موعود است در سال ۹ از ظهور نقطهء بیان.

باری، حضرت بهاءالله در سه صفحهء آخر پاسخ به پرسش اوّل به زبان فارسی، ملّا عبد الرّزّاق را مخاطب ساخته و از جمله چنین می فرماید:

"بدان مقصود نقطهء اولی از فرق قائم و قیّوم و اعظم و عظیم اعظمیّت ظهور بعد بوده بر عظیم و قیّومیّت ظهور آخر بر قائم و از فرق اعظم و عظیم در عدد ظهور تسع بوده.... و این اعظمیّت و قیّومیّت در این ظهور و ما یظهر من عنده جاری و ظاهر. مثلاً مقصود از قیّوم ظهور تسع بوده و او به اسم «بهاء» ظاهر". (توضیح آن که: به حساب ابجدی، «اعظم» برابر است با ۱۰۱۱ و «عظیم» برابر است با ۱۰۲۰ و تفاوت این دو عدد «نه» است که مطابق است با حساب ابجدی کلمهء «بهاء» یعنی حضرت بهاء الله و هم چنین اشاره است به ظهور خفیّ آن حضرت در سیاه چال طهران در سال «نه» از ظهور نقطهء بیان).

و نیز می فرماید: «و این تسعه را ایّام فرجه ما بین ظهورین قرار فرموده اند تا کینوناتی که از شمس عظیم متجلّی شده مستعدّ شوند از برای ظهور نیرّ اعظم که در سنهء تسع کلّ به آن موعود بوده اند.....»

**پرسش دوم**: «بنی نوع انسانی بعد از موت ظاهری...... آیا همین تعیّن و تشخّص و ادراک و شعوری که قبل از موت در او موجود است، بعد از موت هم باقی است یا زائل می شود؟

حضرت بهاء الله در پاسخ به این پرسش ضمن سه صفحه به زبان فارسی شرحی بیان می کنند و از جمله چنین می فرمایند: «روح در رتبهء خود قائم و مستقرّ است و این که در مریض ضعف مشاهده می شود به واسطهء اسباب مانعه بوده و الّا در اصل ضعف به روح راجع نه...مریض در حالت مرض ظهور قدرت و قوّت روح به سبب اسباب حائله ممنوع و مستور و لکن بعد از خروج از بدن به قدرت و قوّت و غلبه ای ظاهر که شبه آن ممکن نه....... مثلاً اگر سراج در تحت فانوس حدید واقع شود ابداً نور او در خارج ظاهر نه مع آن که در مقام خود روشن بوده. در آفتاب خلف سحاب ملاحظه فرمائید که در رتبهء خود روشن و مضیء است و لکن نظر به سحاب حائله نور او ضعیف مشاهده می شود. وهمین آفتاب را روح انسانی ملاحظه فرمائید و جمیع اشیاء را بدن او که جمیع بدن به افاضه و اشراق آن نور روشن و مضیء و لکن این مادامی است که اسباب مانعهء حائله منع ننماید و حجاب نشود و بعد از حجاب ظهور نور شمس ضعیف مشاهده می شود. چنان چه ایّامی که غمام حائل است اگر چه ارض به نور شمس روشن است و لکن آن روشنی ضعیف بوده و خواهد بود و بعد از رفع سحاب انوار شمس به کمال ظهور مشهود و در دو حالت شمس در رتبهء خود علی حدّ واحد بوده. هم چنین آفتاب نفوس که به اسم روح مذکور شده و می شود. و هم چنین ملاحظه در ضعف وجود ثمره نمائید در اصل شجره که قبل از خروج از شجر مع آن که در شجر است به شأنی ضعیف که ابداً مشاهده نمی شود و اگر نفسی آن شجر را قطعه قطعه نماید، ذرّه ای از ثمر و صورت آن نخواهد یافت و لکن بعد ازخروج از شجر به طراز بدیع و قوّت منیع ظاهر..... و بعضی از فواکه است که بعد از قطع از سدره لطیف می شود....»

**پرسش سوم**: از چگونگی خلق؟

حضرت بهاءالله در پاسخ به این پرسش در ضمن دو صفحه و نیم توضیحی می دهند و از جمله چنین می فرمایند: «بدان که لم یزل خلق بوده و لا یزال خواهد بود. لا لأوّله بدایةٌ و لا لآخِرِهِ نِهایةٌ اسمُ الخالقِ بِنفسه یَطلُبُ المَخلوقَ و کذلک اسمُ الرَّبِّ یَقتَضِی المَربوبَ. و این که در کلمات قبل ذکر شده: کانَ إِلهاً و لامَألُوه و رَبّاً و لا مَربوب...... این همان کلمه است که می فرماید: «کانَ الله و لَم یَکُن مَعه مِن شَیءٍ و یکونُ بِمثل ما قَد کانَ» (حدیث). و هر ذی بصری شهادت می دهد که الآن ربّ موجود و مربوب مفقود یعنی آن ساحت مقدّس است از ما سِوی و آن چه در رتبهء ممکن ذکر می شود محدود است به حدودات امکانیّه و حقّ مقدّس از آن لم یزل بوده و نبوده با او احدی........ مثلاً ملاحظه کن در حین ظهور مظهر کلّیّه. قبل از آن که آن ذات قدم خود را بشناساند و به کلمهء امریّه تنطّق فرماید عالم بوده و معلومی با او نبوده و هم چنین خالق بوده و مخلوقی با او نه چه که در آن حین قبض روح از کلّ ما یُصدَقُ عَلَیهِ اسمُ شَیء می شود..... لذا نفی وجود از کلّ می شود چه که تحقّق وجود در رتبهء اولیٰ بعد از تحقّق عرفان است و قبل از آن بقای ذات قدم محقّق و فنای کلّ شیء ثابت و قبل از تجلّی ظاهری بر کلّ شیء کانَ رَبّاً و لا مَربوب. و بعد از اظهار کلمه و استوای هیکل احدیّه بر عرش رحمانیّه مَن أَقبَلَ إلَیه فَهُو مَربوبٌ و مَخلوقٌ و مَعلوم. ادراک این مقامات منوط به عرفان عباد است. بصیر خبیر لم یزل یشهد بانّه موجود و غیره مفقود إلهٌ و لا مألوهٌ مَعه و ربٌّ و لا مَربوبٌ عنده. کانَ و لَم یَکُن مَعَهُ مِن شَیءٍ و یَکونُ بِمِثلِ ما قَد کانَ........»(مَربوب: بنده – مخلوق - آفریده).

حضرت عبدالبهاء دربارهء این که جهان هستی را نه آغازی است و نه انجامی و نیز وجود و عدم، اموری است نسبی و اضافی، از جمله چنین می فرماید: "نفس اسماء و صفات الوهیّت مقتضی وجود کائنات است...ربّ بی مَربوب تصوّر نشود... خالق بی مخلوق ممکن نگردد... زیرا جمیع اسماء و صفات الهیّه مستدعی وجود کائنات است. اگر وقتی تصوّر شود که کائناتی ابداً وجود نداشته است این تصوّر انکار الوهیّت الهیّه است...چون ذات احدیّت یعنی وجود الهی ازلی است سرمدی است یعنی لا اوّل له و لا آخر له است البته عالم وجود یعنی این کون نامتناهی را نیز بدایت نبوده و نیست. بلی ممکن است جزئی از اجزاء ممکنات یعنی کره ای از کرات تازه احداث شود یا این که متلاشی گردد امّا سائر کره های نامتناهی موجود است عالم وجود بهم نمی خورد منقرض نمی شود بلکه وجود باقی و برقرار است ... وجود و عدم هر دو اضافی است. اگر گفته شود که فلان شیء از عدم وجود یافت مقصودعدم محض نیست یعنی حالِ قدیم بالنسبه به حالِ حاضر عدم بود چه که عدم محض وجود نیابد زیرا استعداد وجود ندارد. انسان موجود است جماد نیز موجود است اما جماد بالنسبه به وجود انسان عدم است. زیرا جسم انسان چون معدوم گردد خاک و جماد شود و چون خاک به عالم انسان آید و آن جسم مرده زنده شود انسان موجود گردد... انسان و خاک هر دو موجود لکن وجود جمادی کجا و وجود انسانی کجا آن بالنِسبه به این عدم است. همین طور وجود خلق نسبت به وجود حقّ عدم است. پس هر چند عالم کون هستی دارد ولی نسبت به حقّ عدم است..." (مفاوضات - چاپ هلند صص ١٣٦ و ١٣٧ و ٢٠٧)

**پرسش چهارم**: چگونه ذکر انبیای قبل از آدم ابو البشر و سلاطین آن ازمنه، در کتب تواریخ نیست؟

حضرت بهاءالله در پاسخ به این پرسش در ضمن سه صفحه و نیم مطالبی بیان می کنند و از جمله چنین می فرمایند «عدم ذکر دلیل بر عدم وجود نبوده و نیست نظر به طول مدّت و انقلابات ارض باقی نمانده. و از این گذشته قبل از آدم ابوالبشر قواعد تحریر و رسومی که حال مابین ناس است نبوده و وقتی بود که اصلا ً رسم تحریر نبود قسم دیگر معمول بوده...... حال ملاحظه نمائید بعد از آدم چه قدر لسان و بیان و قواعد خطّیّه مختلف شده تا چه رسد به قبل از آدم. »

« مقصود از این بیانات آن که لم یزل حقّ در علوّ امتناع و سموّ ارتفاع خود مقدّس از ذکر ما سویٰه بوده و خواهد بود و خلق هم بوده ومظاهر عزّ احدیّه و مطالع قدس باقیه در قرون لا اوّلیّه مبعوث شده اند و خلق را به حقّ دعوت فرموده اند و لکن نظر به اختلافات و تغییر احوال عالم بعضی اسماء و اذکار باقی نمانده..... و از این مراتب گذشته در کتب تواریخ موجوده در ارض اختلاف مشهود است و نزد هر ملّتی از ملل مختلفه از عمر دنیا ذکری مذکور و وقایعی مسطور. بعضی از هشت هزار سال تاریخ دارند و بعضی بیشتر و بعضی دوازده هزار سال....انشاءالله باید به منظر اکبر ناظر شد و توجّه را از جمیع این اختلافات و اذکار برداشت..... »

حضرت باب در کتاب بیان فارسی دربارهء ادوار و پیامبران پیش از "آدم" چنین می فرماید:... مختصر نموده سؤالات خود را از محبوب خود )مراد: موعود بیان ، من یظهره الله( الّا در علوّ توحید و سموّ تقدیس و ارتفاع تسبیح و امتناع تکبیر علماً و قولاً و عملاً و ظاهراً و باطناً که او دوست می دارد افئده ئی که دلالت نکند الّا علی الله و بر حبّ او و ارواح و نفوس و اجسادی که دلالت نکنند الّا بر حروف حیّ او که همان است حروف حیّ بیان و همان بوده بعینه حروف حیّ فرقان و همان بوده بعینه کتاب الف و تاء و زاء إلی أن ینتهی الی کتاب آدم إذ من ظهور آدم إلی اوّل ظهور نقطة البیان از عمر این عالم نگذشته الّا دوازده هزار و دویست و ده سال و قبل از این شکّی نیست که از برای خداوند عوالم و اَوادم ما لا نهایه بوده و غیر از خداوند کسی مُحصی آن نبوده و نیست ..." (باب سیزدهم از واحد سوم)

حضرت عبدالبهاء نیز دربارهء ادوار آفاقی و انفسی و تغییر و دگرگونی آن چنین می فرماید: "عالم وجود کلّی را چه در آفاق و چه در انفس دوری از حوادث کلّیّه و احوال و امور عظیمه است. چون دوره منتهی شود دورهء جدید ابتدا گردد و دورهء قدیم از وقوع حوادث عظیمه بکلّی فراموش شود که ابداً خبری و اثری از آن نماند چنان که ملاحظه می نمائید که از بیست هزار سال پیش ابداً خبری نیست و حال آن که ... عمران این کرهء ارض بسیار قدیم است نه یکصد هزار نه دویست هزار نه یک ملیون نه دو ملیون سال بسیار قدیم است و بکلّی آثار و اخبار قدیم منقطع. و هم چنین هر یک از مظاهر ظهور الهیّه را دوری است زمانی که در آن دوره احکام و شریعتش جاری و ساری است. چون دور او به ظهور مظهر جدید منتهی شود دورهء جدید ابتدا گردد ..." (مفاوضات - چاپ هلند – سال ۱۹۰۸ میلادی - ص ١٢١)

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*